

# سیگار، فقط سیگار

## سیگار، فقط سیگار

### سیگار، فقط سیگار

#### سیگار، فقط سیگار

##### سیگار، فقط سیگار

###### سیگار، فقط سیگار



سیگار، فقط سیگار

سیگار، فقط سیگار\*

نویسنده: امیر لشکری

amirlashkari@live.com

\* هر گونه برداشت از این نمایشنامه یا اجرای آن منوط به مجوز کتبی نویسنده است.

## اشخاص نمایش

## بازجو ۱

[لاعمر و بلند بوده و عینکی ذره‌بینی به چشم دارد که از بالای آن نگاه می‌کند].

## بازجو ۲

[کوتاه، چاق و کچل بوده و کلاهی به سر می‌گذارد].

## زنِ جوان

[۲۵ تا ۳۰ ساله است. خوش بر و رو بوده و اعتمادبه نفس بالایی دارد].

## زنِ مسن

[۵۵ تا ۶۰ ساله بوده و چهره‌ی درهم و آشفته‌ای دارد. دور چشمانش از فرطِ خستگی سیاه شده و بسیار ضعیف و شکننده به نظر می‌رسد].

## دختر نوجوان

[۱۵ تا ۱۸ ساله بوده و چهره‌ی شاد و باهوشی دارد. از نوع نگاه و حرکاتش این چنین به نظر می‌رسد که هنوز در دنیای بچگی به سر می‌برد].

## مکان نمایش

[مکان نمایش، اتاق بازجویی است که تماشاگران از دیوار شیشه‌ای آن یا همان آیینه مشاهده<sup>\*</sup>، نظاره‌گر ماجرایی که در درون اتاق اتفاق می‌افتد، هستند. اتاق کاملاً خالی بوده و تنها میزی با دو صندلی در اطراف آن، در وسط اتاق قرار دارد. چراغی که منشاء و سبب روشنایی اتاق است، از سقف آویزان بوده و در فاصله کمی از میز قرار دارد. زیرسیگاری نیز بر روی میز قرار دارد که پُر است از سیگارهایی که تا ته کشیده شده‌اند].

\*. Observation Mirror

## تابلوی اول

ازنِ جوان بر روی یکی از صندلی‌ها، پشت میز نشسته و دفترچه یادداشتی پیش رویش، روی میز قرار دارد. بازجو ۱ روبروی زنِ جوان، پشتِ میز نشسته و بازجو ۲ در کنارِ او ایستاده است. زن سکوت اختیار کرده و قلمی را در دست می‌چرخاند. بازجو ۱ و ۲ به زنِ جوان ژل زده‌اند. زنِ نگاهش را به سمتِ جعبه سیگاری که کنار دستِ بازجو ۱ و روی میز قرار دارد، چرخانده و می‌گوید: [

**زنِ جوان:** وقت دارم برای کشیدن سیگار؟

[بازجو ۱ همین‌طور که سیگاری به زنِ جوان تعارف می‌کند، می‌گوید:]

**بازجو ۱:** به اندازه کشیدن یک سیگار.

[زنِ جوان همین‌طور که سیگاری بر می‌دارد، می‌گوید:]

**زنِ جوان:** و برای اعتراف؟

[بازجو ۱ سیگاری برداشته و می‌گوید:]

**بازجو ۱:** سیگار.

[بازجو ۲ سیگاری برداشته و می‌گوید:]

**بازجو ۲:** فقط سیگار.

[زنِ جوان سیگاری روشن کرده و می‌گوید:]

**زنِ جوان:** خُب، چی باید بگم؟

[بازجو ۱ سیگاری روشن کرده و می‌گوید:]

**بازجو ۱:** حقیقت.

[بازجو ۲ سیگاری روشن کرده و می‌گوید:]

**بازجو ۲:** فقط حقیقت.

**زنِ جوان:** /با پوزخند/ حقیقت!

**بازجو ۱:** می‌شنویم.

**زنِ جوان:** اگه به مزاقِ شما خوش نیومد چی؟

**بازجو ۲:** زیادی حرف می‌زنی.

**زنِ جوان:** من کاری نکردم، بارها گفتم، باز هم می‌گم.

**بازجو ۱:** /با تحکم/ بنویس!

[زنِ جوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذِ پیش رویش می‌نویسد:]

**زنِ جوان:** من کاری نکردم، بارها گفتم، باز هم... [بازجو ۱ حرفش را قطع کرده و همین‌طور که برگ نخست

از دفترچه یادداشتِ پیش روی زن را جدا کرده و پاره می‌کند، می‌گوید:]

**بازجو ۱:** نگفتم که این ارجیف رو بنویس.

زنِ جوان: پس چی بنویسم؟

بازجو ۱: حقیقت.

بازجو ۲: فقط حقیقت.

زنِ جوان: مَن کُشتیمش، با دستهای خودم... خوبه؟

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ جوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد:/

زنِ جوان: مَن کُشتیمش، با دستهای خودم! /خطاب به بازجوها/ حالا دیگه خیالتون راحت شد؟

بازجو ۲: چرا کُشتیش؟

زنِ جوان: مهمه؟

بازجو ۱: جواب.

بازجو ۲: فقط جواب.

زنِ جوان: دوست داشتم.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ جوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد:/

زنِ جوان: کشتیمش چون دوست داشتم.

بازجو ۲: چه طور کُشتیش؟

زنِ جوان: خیلی ساده و راحت.

بازجو ۱: /با تحکم بیشتر/ چه طور؟

زنِ جوان: چه اهمیتی داره؟

بازجو ۱: جواب.

بازجو ۲: فقط جواب.

زنِ جوان: خفهش کردم.

بازجو ۱: دروغ می‌گی.

زنِ جوان: نمی‌گم.

بازجو ۲: راستش رو بگو.

زنِ جوان: چی رو می‌خواید بدونید؟

بازجو ۱: حقیقت.

بازجو ۲: فقط حقیقت.

زنِ جوان: اول بی‌هوشش کردم و بعد...

بازجو ۱: چی؟

زنِ جوان: و بعد...

بازجو ۲: و بعد چی؟

زنِ جوان: با دست‌های خفهش کردم.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ جوان زیرِ لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذِ پیش رویش می‌نویسد:/

زنِ جوان: اول بی‌هوشش کردم و بعد با دست‌های خفهش کردم، /خطاب به بازجوها/ با همین دست‌ها.

بازجو ۲: همین؟

زنِ جوان: همین.

بازجو ۱: /بلندر/ همین؟

زنِ جوان: یه چیز دیگه هم هست.

بازجو ۲: خب؟

بازجو ۱: می‌شنویم.

زنِ جوان: بعد از اینکه کشتمش یه ذره هم پشیمون نشدم.

بازجو ۱ و ۲: نه؟!

زنِ جوان: آره.

بازجو ۱: عذاب‌وجدان؟

زنِ جوان: نه.

بازرس ۲: نگرانی؟

زنِ جوان: نه.

بازجو ۱: ناراحتی؟

زنِ جوان: نوج... فقط دلم خنک شد.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ جوان خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذِ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۲ به بازجو ۱

روی گردانده و طوری که زنِ جوان متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ تا حالا این شکلیش رو ندیده بودیم!

بازجو ۱: /خطاب به زنِ جوان/ چرا این قدر ازش بدت می‌اومند؟

زنِ جوان: کی گفته بدم می‌اوهد؟

بازجو ۲: پس چی؟

زنِ جوان: عاشقش بودم.

بازجو ۱: تنفر؟!

زنِ جوان: اصلاً، شما بگو یه ذره!

بازجو ۲: دروغ می‌گی!

زنِ جوان: نمی‌گم.

بازجو ۱: راستش رو بگو.

زنِ جوان: همین بود که گفتم.

بازجو ۲: چی؟

زنِ جوان: راستش.

بازجو ۱: /با تحرکم/ بنویس!

[زنِ جوان خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۱ به بازجو ۲

روی گردانده و طوری که زنِ جوان متوجه نشود، به او می‌گوید:]

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ فکر کنم دستمون انداخته!

بازجو ۲: تو که این قدر عاشقش بودی...

بازجو ۱: یه ذره هم ازش بدت نمی‌اوهد...

بازجو ۲: پس چرا کشتیش؟

بازجو ۱: هان؟

بازجو ۲: چرا؟

زنِ جوان: شاید هر کس دیگه‌ای هم جای من بود همین کار رو می‌کرد.

بازجو ۲: جوابِ ما این نبود.

زنِ جوان: گفتم قبلًا.

بازجو ۱: چی؟

زنِ جوان: دوست داشتم.

بازجو ۱: باور نمی‌کنم.

بازجو ۲: نه، باور نمی‌کنم.

زنِ جوان: چی کار کنم که باور کنید؟

بازجو ۱: حقیقت رو بگو.

بازجو ۲: فقط حقیقت.

زنِ جوان: /شمرده شمرده/ کُشتمش تا باورم کنه.

بازجو ۱ و ۲: هه...

زنِ جوان: همچ می‌گفت نباید یه زن رو جدی گرفت!

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ جوان خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۲ به بازجو ۱

روی گردانده و طوری که زنِ جوان متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ این واقعاً خُله!

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ شاید هم ما رو خُل فرض کرده.

بازجو ۱: /خطاب به زنِ جوان/ باهاش اختلافی چیزی داشتی؟

زنِ جوان: نه!

بازجو ۲: اختلاف سلیقه؟

زنِ جوان: اصلاً!

بازجو ۱: اختلاف نظر؟

زنِ جوان: ابداً!

بازجو ۲: اختلاف... اختلاف...

بازجو ۱: اختلاف عقیده؟

زنِ جوان: به هیچ وجه.

بازجو ۱: پس چرا باورت نمی‌کرد؟

زنِ جوان: چون زن بودم.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ جوان خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۱ به بازجو ۲

روی گردانده و طوری که زنِ جوان متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱ و برای مزاح/ حق داشته!

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ حرف‌هاش باورپذیر نیست.

بازجو ۲: /خطاب به زنِ جوان/ حرف‌هات باورپذیر نیست.

زنِ جوان: تقصیر من چیه؟!

**بازجو ۲:** چرا بازی در میاری؟

**بازجو ۱:** تو الان در چنگ قانون اسیری.

**بازجو ۲:** راستش رو بگی به نفعته.

**زنِ جوان:** دیگه حرفی ندارم برای گفتن!

**بازجو ۱:** ولی ما هنوز سؤال‌های زیادی داریم برای پرسیدن.

**زنِ جوان:** مثلی؟

**بازجو ۲:** چند سال از ازدواجتون می‌گذشت؟

**زنِ جوان:** اگه نخوام جواب بدم چی؟

**بازجو ۱:** مُختاری.

**زنِ جوان:** خسته شدم.

**بازجو ۲:** هرجور که راحتی!

**زنِ جوان:** هفت سال.

**بازجو ۲:** در این مدت چند بار با هم دعوا کردید؟

**زنِ جوان:** هیچ بار.

**بازجو ۱:** و قهر؟

**زنِ جوان:** هیچ بار.

**بازجو ۱:** دستِ بزن داشت؟

**زنِ جوان:** مهریون تر از این حرفها بود.

**بازجو ۲:** غیرت چی؟

**بازجو ۱:** تعصّب زیادی!

**زنِ جوان:** فهمیده تر از این حرفها بود.

**بازجو ۲:** پس مسئله پول بوده!

**زنِ جوان:** پول دارتر از این حرفها بود.

**بازجو ۱:** آهان، دوست نداشت.

**زنِ جوان:** عاشقم بود.

**بازجو ۲:** پس جوراب‌هاش بو می‌داده حتماً!

**زنِ جوان:** مثل بقیه مردها نبود که...

**بازجو ۱:** از شغلش خوشت نمی‌آمد.

زنِ جوان: رئیس بود و بالاتر از این نمی‌شد.

بازجو ۲: شغلش رو بیشتر از تو دوست داشت.

زنِ جوان: /کمی می‌خندهد/ حرفهاتون خندهداره!

بازجو ۱: شبها تا دیر موقع می‌موند سرِ کار و نمی‌اوmd خونه.

زنِ جوان: ساعت کارش رو خودم تنظیم کردم، روزهایی که من می‌خواستم نمی‌رفت سر کار.

بازجو ۲: فهمیدم... منشی شرکت.

بازجو ۱: خیانت؟

زنِ جوان: منشی شرکتشون مرد بود و مرد من هم اهلِ خیانت نبود.

بازجو ۱: مردها رو نمی‌شه شناخت.

زنِ جوان: واقعاً نبود.

بازجو ۲: یک دفعه رنگ عوض می‌کنن.

زنِ جوان: بهش اطمینانِ کامل داشتم.

بازجو ۱: تو شاغل نبودی، بودی؟

زنِ جوان: خانهداری، /با پوزخند/ اگه بشه اسمش رو گذاشت شغل.

/بازجو ۱ نگاهی معنادار به بازجو ۲ کرده و سپس از زنِ جوان می‌پرسد:/

بازجو ۱: /خطاب به زنِ جوان/ تحصیلات؟

زنِ جوان: مدیریت، لیسانسِ مدیریت.

بازجو ۲: همیشه دوست داشتی تو زمینه‌ای که درس خوندی کار کنی!

زنِ جوان: آره.

بازجو ۱: یه زن مستقل باشی.

زنِ جوان: آره.

بازجو ۲: رو پاهای خودت وايسی.

زنِ جوان: آره.

بازجو ۱: دستت تو جیبِ خودت باشه.

زنِ جوان: آره.

بازجو ۲: اما او با کار کردنت مخالف بود.

زنِ جوان: نه... آره.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ جوان: می‌گفت زن‌ها برای کار بیرون از خونه ساخته نشدن.

بازجو ۲: چرا؟

زنِ جوان: می‌گفت یه زن نمی‌تونه حقش رو از دنیای مردانه و خشن بگیره.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ جوان: می‌گفت که اگه یه مرد تو روش ایستاد نمی‌دونه باید چی کار کنه.

بازجو ۲: چرا؟

زنِ جوان: می‌گفت زن نمی‌تونه... نمی‌تونه... نمی‌تونه...

بازجو ۱: و تو...

زنِ جوان: آره.

بازجو ۲: چرا؟

زنِ جوان: /شمرده شمرده/ کُشتمش تا باورم کنه.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ جوان: تا دیگه نگه نباید یه زن رو جدی گرفت!

بازجو ۲: همین؟

زنِ جوان: و حقم رو گرفته باشم.

بازجو ۱: از کی؟

[زنِ جوان ته‌سیگارش را در زیرسیگاری خاموش کرده و می‌گوید:]

زنِ جوان: از یک مرد، مردی که تو روم ایستاده بود!

[بازجو ۱ ته‌سیگارش را در زیرسیگاری خاموش کرده و می‌گوید:]

بازجو ۲: کار ما دیگه تمامه.

[بازجو ۲ ته‌سیگارش را در زیرسیگاری خاموش کرده و به همراه بازجو ۱ از اتاق بازجویی خارج

می‌شوند. زنِ جوان پس از کمی تأمل زیرلب چیزی را زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش

رویش می‌نویسد:]

زنِ جوان: من مریم مُحتشم، بیستونه ساله، متولد تهران، [خطاب به تماشاگران] خود تهران، [امی‌نویسد]

همسر مقتول امیر سالار، در ساعت دو و سی و سه دقیقه بامداد سیام خردادماه یک‌هزار و سیصد و

هشتاد و نه، دست به قتل همسرم بُردم و بی‌معطای از صحنه‌ی قتل متواری شدم و حالا با اسیر شدن

در دست قانون و علی‌رغم اینکه از کرده‌ی خود هیچ پشیمان نیستم، با کمال میل به همه عواقب

و مجازات قتلی که مرتکب شده‌ام، گردن می‌نمهم.

## تابلوی دوم

ازن مسن بر روی یکی از صندلی‌ها، پشت میز نشسته و دفترچه یادداشتی پیش رویش، روی میز قرار دارد. بازجو ۲ روبه روی زن جوان، پشت میز نشسته و بازجو ۱ در کنار او ایستاده است. زن سکوت اختیار کرده و قلمی را در دست می‌چرخاند. بازجو ۱ و ۲ به زن مسن ژل زده‌اند. زن نگاهش را به سمت جعبه سیگاری که کنار دست بازجو ۲ و روی میز قرار دارد، چرخانده و می‌گوید:

**زن مسن:** وقت دارم برای کشیدن سیگار؟

[بازجو ۲، همین‌طور که سیگاری به زن مسن تعارف می‌کند، می‌گوید:]

**بازجو ۲:** به اندازه کشیدن یک سیگار.

[زن مسن همین‌طور که سیگاری بر می‌دارد، می‌گوید:]

**زن مسن:** و برای اعتراف؟

[بازجو ۲ سیگاری برداشته و می‌گوید:]

**بازجو ۲:** سیگار.

[بازجو ۱ سیگاری برداشته و می‌گوید:]

**بازجو ۱:** فقط سیگار.

[زن مسن سیگاری روشن کرده و می‌گوید:]

**زن مسن:** خُب، چی باید بگم؟

[بازجو ۲ سیگاری روشن کرده و می‌گوید:]

**بازجو ۲:** حقیقت.

[بازجو ۱ سیگاری روشن کرده و می‌گوید:]

**بازجو ۱:** فقط حقیقت.

**زن مسن:** [با پوزخند] حقیقت!

**بازجو ۲:** می‌شنویم.

**زن مسن:** دفاع از خود بود.

**بازجو ۲:** [با تحکم] بنویس!

[زن مسن زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد:]  
زن مسن: دفاع از خود بود.

**بازجو ۱:** اما شواهد و قرایین چیز دیگه‌ای می‌گن.

**بازجو ۲:** اگه اعتراف کنی مجازات کمتره.

**زن مسن:** به چی؟

**بازجو ۲:** قتل.

بازجو ۱: فقط قتل.

زن مسن: /گریه می‌کند/ کدوم قتل، چرا دست از سرم بر نمی‌دارین؟

بازجو ۲: چه طور دلت او مد؟

بازجو ۱: خیر سرت مادری.

/زن مسن به یک باره خود را جمع کرده و می‌گوید:/

زن مسن: خوب کاری کردم، حقش بود.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/زن مسن زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد:/

زن مسن: خوب کاری کردم، حقش بود.

بازجو ۱: چرا حقش بود؟

زن مسن: /گریه می‌کند/ نمی‌دونم.

بازجو ۲: اگه زمان برگردۀ عقب دوباره دست به چنین جنایتی می‌بری؟

زن مسن: /با گریه بیشتر/ نه... نه...

بارجو ۱: پس پشیمونی!

/زن مسن به یک باره خود را جمع کرده و می‌گوید:/

زن مسن: به هیچ وجه!

بازجو ۲: بالاخره چی؟

بارجو ۱: از جنایتی که مرتکب شدی پشیمون هستی یا نه؟

زن مسن: آره.

بازجو ۲: چرا؟

زن مسن: چون قبل از اینکه کارش رو یکسره کنم کم عذابش دادم، هنوز هم جا داشت.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/زن مسن زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد:/

زن مسن: قبل از اینکه کارش رو یکسره کنم کم عذابش دادم، هنوز هم جا داشت.

بارجو ۲: چرا قبل از اینکه بگشیش، اون بلا رو سرش آوردی؟

بازجو ۱: ازش خیلی کینه به دل داشتی.

بارجو ۲: نه؟

زن مسن: /با گریه/ مگه می‌شه یه مادر از بچه‌ش کینه به دل بگیره؟

**بازجو ۲: پس چی؟**

**بازجو ۱: /با طعنه/ نکنه به خاطر اینکه دوستش داشتی اون کار رو باهاش کردی.**

**بازجو ۲: هان؟**

**[زنِ مسن به یکباره خود را جمع کرده و می‌گوید:]**

**زنِ مسن: اندازه یه سر سوزن هم دوستش نداشتم.**

**بازجو ۱: پس ازش بدت می‌اوهد.**

**زنِ مسن: اون هم چهقدر.**

**بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!**

**[زنِ مسن خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۱ به بازجو ۲**

**روی گردانده و طوری که زنِ مسن متوجه نشود، به او می‌گوید:]**

**بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ روانیه!**

**بازجو ۲: /خطاب به زنِ مسن/ یه آدم سالم با دشمنش هم، همچه کاری نمی‌کنه!**

**بازجو ۱: چه برسه به...**

**زنِ مسن: شاید هر کس دیگه‌ای هم جای من بود، همین کار رو می‌کرد.**

**بازجو ۱: چی کار؟**

**زنِ مسن: خودتون بهتر می‌دونید.**

**بازجو ۲: پس قبول داری که مرتكب این جنایت شدی؟**

**زنِ مسن: از اولش هم داشتم.**

**بازجو ۱: چی؟**

**زنِ مسن: قبول.**

**بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!**

**[زنِ مسن خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۲ به بازجو ۱**

**روی گردانده و طوری که زنِ مسن متوجه نشود، به او می‌گوید:]**

**بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ چه طور تونسته مردی به اون هیکل رو از پا در بیاره؟**

**بازجو ۱: /خطاب به زنِ مسن/ چه طور تونستی مردی به اون هیکل رو از پا در بیاری؟**

**زنِ مسن: کار سختی نبود.**

**بازجو ۲: با هم دستی کی؟**

**زنِ مسن: خودم تنها بی.**

بازجو ۲: کار تو نیست.

زنِ مسن: هست.

بازجو ۱: دروغ می‌گی.

زنِ مسن: نمی‌گم.

بازجو ۲: راستش رو بگو.

زنِ مسن: گفتم.

**بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!**

/زنِ مسن خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۱ به بازجو ۲

روی گردانده و طوری که زنِ مسن متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ دستمون انداخته!

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ فکر کنم.

بازجو ۱ و ۲: /خطاب به زنِ مسن/ خب؟!

زنِ مسن: خب چی؟

بازجو ۱: نگفتی.

زنِ مسن: چی باید بگم؟

بازجو ۲: ماجراهی اون شب.

بازجو ۱: سیر تا پیاز!

زنِ مسن: و اگه نگم چی؟

بازجو ۲: مختاری.

زنِ مسن: اول زدم تو کله‌ی پوکش تا بی‌هوش بشه.

بازجو ۱: و بعد؟

زنِ مسن: با طناب محکم بستمش.

بازجو ۲: به چی؟

بازجو ۱: تخت؟

زنِ مسن: صندلی.

بازجو ۱: و بعدش؟

زنِ مسن: یه پارچ شربت دادم به خوردش!

بازجو ۱ و ۲: شربت؟!

زنِ مسن: تا دل و جیگرش خنک بشه.

بازجو ۱: شربتِ چی؟

زنِ مسن: اسید سولفوریک.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ مسن خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۱ به بازجو ۲ روی گردانده و طوری که زنِ مسن متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ تا باشه از این شربت‌ها.

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ چه دل و جیگری خنک کرده شربت!

بازجو ۱: /خطاب به زنِ مسن/ و بعدش؟

زنِ مسن: تمام شد.

بازجو ۱: چی؟

زنِ مسن: زندگیش.

بازجو ۲: چه طور؟

زنِ مسن: یه طناب دور گردنش.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ مسن: /با گریه/ آخه من مادر بودم.

بازجو ۲: چه ربطی داشت؟!

زنِ مسن: نمی‌تونستم بی‌تفاوت بشینم یه گوشه و زجر کشیدنش رو ببینم.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ مسن خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۲ به بازجو ۱ روی گردانده و طوری که زنِ مسن متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۲: چه دل و جیگری سوزنده شربت!

بازجو ۱: که دل سنگ رو هم به درد آوردہ!

بازجو ۲: برام سؤاله چرا؟

بازجو ۱: برای من هم سؤاله چرا؟

بازجو ۱ و ۲: /خطاب به زنِ مسن/ چرا؟

زنِ مسن: چرا چی؟

بازجو ۲: چی کار کرده بود باهات؟

**بازجو ۱:** که این کار رو کردی باهاش؟

**زن مسن:** گفتم قبلاً.

**بازجو ۱:** چی؟

**زن مسن:** که دفاع از خود بود.

**بازجو او ۲:** هه...

**زن مسن:** برام مهم نیست که باور کنید یا نه.

**بازجو ۲:** دروغ می‌گی.

**زن مسن:** نمی‌گم.

**بازجو ۱:** می‌گی.

**زن مسن:** نمی‌گم.

**بازجو ۲:** بگو.

**زن مسن:** چی؟

**بازجو ۱:** همون که باید بگی.

**زن مسن:** چی؟

**بازجو ۲:** حقیقت.

**بازجو ۱:** فقط حقیقت.

**زن مسن:** باور نمی‌کنید، پس گفتنش چه فایده؟

**بازجو ۲:** باور کردن یا نکردنش به خودمون مربوطه.

**بازجو ۱:** مفهوم شد؟

**زن مسن:** /با گریه/ شماها جای بچه‌های من هستید.

**بازجو ۱:** خب که چی؟

**زن مسن:** خوب نیست که این جوری باهام صحبت کنید.

**بازجو ۲:** خوب بودن یا نبودنش رو ما تشخیص می‌دیم نه شما.

**بازجو ۱:** مفهوم شد؟

/زن مسن به یکباره خود را جمع کرده و می‌گوید:/

**زن مسن:** اون هم همین طور بی‌چاک و دهن حرف می‌زد که آخر عاقبتیش شد این.

**بازجو ۲:** کی؟

**زن مسن:** خودتون بهتر می‌دونید.

بازجو ۲: پس بدهن بوده.

زنِ مسن: زیاد.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/زنِ مسن خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می نویسد. بازجو ۱ به او می گوید:/

بازجو ۱: ولی بهش نمی خورد همچه آدمی باشه.

زنِ مسن: همه همین رو می گن.

بازجو ۲: یه پزشک معتبر.

بازجو ۱: استاد...

بازجو ۲: و عضو هیأت علمی دانشگاه.

بازجو ۲: خیر...

بازجو ۱: و مؤسس چند بیمارستانِ مجهر.

زنِ مسن: اینها بیرون از خونه ش بود، داخل خونه یه آدم دیگه بود.

بازجو ۱: چه شکلی بود؟

زنِ مسن: مهم نیست.

بازجو ۲: هست.

زنِ مسن: سگ بود.

بازجو ۱: سگ؟!

زنِ مسن: همیشه کلی مریض داشت اما مریض تر از خودش کسی نبود.

بازجو ۲: چه طور؟

زنِ مسن: مهم نیست.

بازجو ۱: هست.

زنِ مسن: تمام خنده ها و خوشی هاش برای دیگر ون بود و خستگی و اعصاب خُردی هاش برای من پیرزن.

بازجو ۲: چرا؟

زنِ مسن: مهم نیست.

بازجو ۱: هست.

زنِ مسن: ساعتها منتظر می نشستم که آقا بر گردد خونه...

بازجو ۱: تنها یی؟

زنِ مسن: آره.

بازجو ۲: خب؟!

زنِ مسن: اما وقتی در رو باز می‌کرد، می‌دیدم که...

بازجو ۲: که چی؟

زنِ مسن: مثل همیشه اخْمَهاش تو همه و لبهاش آویزان.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ مسن: از زمین و زمان گلایه می‌کرد و به عالم و آدم بد و بی‌راه می‌گفت.

بازجو ۲: حتماً تو رو محروم حرفهاش می‌دونسته.

بازجو ۱: که سفره‌ی دلش رو باز می‌کرده پیشتر این‌جور.

زنِ مسن: نمی‌تونستم تحملش کنم.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ مسن: حوصله اخم و تَحْمَهاش رو نداشتم.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ مسن: /باگریه/ حِرصم می‌داد، حِرصم می‌داد، حِرصم می‌داد.

بازجو ۱: چرا؟

زنِ مسن: تو این سن و سال به هوای پاک نیاز داشتم و کمی خنده، پس...

بازجو ۲: چی؟

/زنِ مسن خود را جمع کرده، ته‌سیگارش را در زیرسیگاری خاموش کرده و می‌گوید:/

زنِ مسن: گُشتمش.

/بازجو ۲ ته‌سیگارش را در زیرسیگاری خاموش کرده و می‌گوید:/

بازجو ۲: کار ما دیگه تمامه.

/بازجو ۱ ته‌سیگارش را در زیرسیگاری خاموش کرده و به همراه بازجو ۱ از اتاق بازجویی خارج

می‌شوند. زنِ مسن پس از کمی تأمل زیر لب چیزی را زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش

رویش می‌نویسد:/

زنِ مسن: من مریم مُحتشم، پنجاهونه ساله، متولد تهران، /خطاب به تماشگران/ خود تهران، /نمی‌نویسد/

مادر مقتول امیر سالار، در ساعت دو و سی و سه دقیقه بامداد سیام خردادماه یک‌هزار و سیصد و هشتاد

و نه، دست به قتل فرزندم بُردم و بی‌معطلی از صحنه‌ی قتل متواری شدم و حالا با اسیر شدن در دست

قانون و علی‌رغم اینکه از کرده‌ی خود هیچ پشیمان نیستم، با کمال میل به همه عواقب و مجازات

قتلی که مرتکب شده‌ام، گردن می‌نهم.

### تابلوی سوم

دختر نوجوان بر روی یکی از صندلی‌ها، پشت میز نشسته و دفترچه یادداشتی پیش رویش، روی میز قرار دارد. بازجو ۱ و ۲ هر دو روبه روی دختر نوجوان ایستاده‌اند. دختر سکوت اختیار کرده و قلمی را در دست می‌چرخاند. بازجو ۱ و ۲ به دختر نوجوان ژل زده‌اند. دختر نگاهش را به سمت جعبه سیگاری که روی میز قرار دارد، چرخانده و می‌گوید: /

دختر نوجوان: وقت دارم برای کشیدن سیگار؟

/بازجو ۱ همین‌طور که سیگاری به دختر تعارف می‌کند، می‌گوید:/

بازجو ۱: به اندازه کشیدن یک سیگار.

/دختر همین‌طور که سیگاری بر می‌دارد، می‌گوید:/

دختر نوجوان: و برای اعتراف؟

/بازجو ۱ سیگاری برداشته و می‌گوید:/

بازجو ۱: سیگار.

/بازجو ۲ سیگاری برداشته و می‌گوید:/

بازجو ۲: فقط سیگار.

/دختر سیگاری روشن کرده و می‌گوید:/

دختر نوجوان: خُب، چی باید بگم؟

/بازجو ۱ سیگاری روشن کرده و می‌گوید:/

بازجو ۱: حقیقت.

/بازجو ۲ سیگاری روشن کرده و می‌گوید:/

بازجو ۲: فقط حقیقت.

دختر نوجوان: /با پوزخند/ حقیقت!

بازجو ۱: می‌شنویم.

دختر نوجوان: دوست ندارم در موردش حرف بزنم.

بازجو ۲: مجبوری.

دختر نوجوان: چرا؟

بازجو ۱: چون متهمی.

دختر نوجوان: پس...

بازجو ۲: چی؟

دختر نوجوان: خودکشی بود.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

〔دخترنوجوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:〕

دخترنوجوان: خودکشی بود.

بازجو ۱: از کجا می دونی؟

دخترنوجوان: چی؟

بازجو ۲: که خودکشی بود.

دخترنوجوان: مطمئن.

بازجو ۱: از کجا مطمئنی؟

دخترنوجوان: انگیزهش رو داشت.

بازجو ۱: 〔با تحکم〕 بنویس!

〔دخترنوجوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:〕

دخترنوجوان: خودکشی بود چون انگیزهش رو داشت.

بازجو ۲: انگیزهش چی بود؟

دخترنوجوان: بیمار بود.

بازجو ۱: همین؟

دخترنوجوان: همین.

بازجو ۲: کافی نیست.

دخترنوجوان: برای چی؟

بازجو ۱: خودکشی.

دخترنوجوان: علاجی نداشت.

بازجو ۲: حالا شد.

بازجو ۱: 〔با تحکم〕 بنویس!

〔دخترنوجوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:〕

دخترنوجوان: خودکشی بود، چون بیمار بود و علاجی نداشت.

بازجو ۲: بیماریش چی بود؟

دخترنوجوان: دیابت.

بازجو ۱: چرا علاجی نداشت؟

دخترنوجوان: از حد گذشته بود.

بازجو ۱: 〔با تحکم〕 بنویس!

/دخترنوجوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:/

دختر نوجوان: خودکشی بود، چون بیماری دیابت داشت و چون از حد گذشته بود، علاجی نداشت.

بازجو ۲: چه قدر؟

دختر نوجوان: چی؟

بازجو ۱: بیمار بود.

دختر نوجوان: خیلی.

بازجو ۲: /بلندتر/ چه قدر؟

دختر نوجوان: اون قدر که افتاده بود یه گوشه ...

بازجو ۱: همین؟

دختر نوجوان: و فقط زبونش کار می کرد.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

/دخترنوجوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:/

دختر نوجوان: اون قدر بیمار بود که افتاده بود یه گوشه و فقط زبونش کار می کرد.

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ انگار نه انگار که یه آدم مرده.

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ آره، زیاد ناراحت به نظر نمی رسه.

بازجو ۲: /خطاب به دختر جوان/ زیاد ناراحت به نظر نمی رسمی.

دختر نوجوان: چرا باید باشم؟

بازجو ۱: چی؟

دختر نوجوان: ناراحت دیگه.

بازجو ۱: آهان.

بازجو ۲: پس خوشحالی!

دختر نوجوان: این طور به نظر می رسه؟

بازجو ۱: چی؟

دختر نوجوان: که خوشحالم.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

دختر نوجوان: چی؟

بازجو ۲: که خوشحالم.

دختر نوجوان: نیستم.

بازجو ۱: /با تحکم/ بنویس!

دختر نوجوان: چی؟

بازجو ۱: بالاخره خوشحالی یا ناراحت؟

دختر نوجوان: هیچ کدام.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/دخترنوجوان زیر لب زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:/

دختر نوجوان: از مرگش نه خوشحالم و نه ناراحت /خطاب به بازجوها/ این جوری براش بهتر بود.  
بازجو ۲: چرا؟

دختر نوجوان: راحت شد.

بازجو ۱: از چی؟

دختر نوجوان: درد.

بازجو ۲: درد؟

دختر نوجوان: دیگه درد نمی کشه.

بازجو ۲: امان از این دیابت!

دختر نوجوان: زد به پاهاش... بریدن.

بازجو ۱: آدم رو از زندگی سیر می کنه!

دختر نوجوان: باید هر روز انسولین تزریق می کرد.

بازجو ۲: و تو این کار رو براش انجام می دادی.

دختر نوجوان: من؟ نه!

بازجو ۱: نه؟

دختر نوجوان: یعنی آره، ولی بیشتر خودش.

بازجو ۲: چرا؟

دختر نوجوان: آخه من کمتر خونه نبودم.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/دخترنوجوان خیالی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می نویسد. بازجو ۱ به

بازجو ۲ گردانده و طوری که دختر متوجه نشود، به او می گوید:/

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ باهوش تر از سنش به نظر می رسه.

بازجو ۲: /خطاب به دختر نوجوان/ نگفتی.

دختر نوجوان: چی؟

بازجو ۱: که چرا کمتر خونه بودی.

دختر نوجوان: نپرسیدید.

بازجو ۲: حالا که پرسیدیدم.

دختر نوجوان: نصف روز کلاس درس بودم.

بازجو ۱: کلاس درس!

بازجو ۲: خُب.

دختر نوجوان: بعدش هم کلاس رقص.

بازجو ۲: کلاس رقص!

بازجو ۱: خُب.

دختر نوجوان: عصر هم کلاس زبان.

بازجو ۲: کلاس زبان!

بازجو ۱: خُب.

دختر نوجوان: شب هم یه قدم کوچیک تو پیاده روهای شهر.

بازجو ۲: و بعد از این همه، حتماً خونه.

بازجو ۱: آره؟

دختر نوجوان: نه.

بازجو ۱: نه؟!

دختر نوجوان: شبها استخراج فتن رو خیلی دوست دارم.

بازجو ۲: شب؟!

بازجو ۱: استخر؟!

دختر نوجوان: گهگاهی هم سینما، سانس آخر شب.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/دخترنوجوان خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می نویسد. بازجو ۲ به

بازجو ۱ روی گردانده و طوری که دختر متوجه نشود، به او می گوید:/

بازجو ۱: /خطاب به بازجو ۲/ حق داشته خودکشی کنه.

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ دختر بوده یا آیینه دق؟!

بازجو ۱: /خطاب به دختر نوجوان/ طفلک بدجور مریض بوده.

بازجو ۲: /خطاب به دختر نوجوان/ به وجودِ تو احتیاج داشته تو خونه.

بازجو ۱: اون وقت تو...

دختر نوجوان: تو چی؟

بازجو ۲: از صبح تنهاش می‌ذاشتی تو خونه...

بازجو ۱: و می‌رفتی تا شب.

دختر نوجوان: چاره‌ای جز این نداشتیم.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/دختر نوجوان خیلی آرام چیزی را با خود زمزمه کرده و بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد. بازجو ۲ به

بازجو ۱ روی گردانده و طوری که دختر متوجه نشود، به او می‌گوید:/

بازجو ۲: /خطاب به بازجو ۱/ دق مرگش کرده.

بازجو ۱: /با پوزخند، خطاب به بازجو ۲/ اون وقت می‌گه خودکشی بوده.

بازجو ۲: /خطاب به دختر جوان/ کُشتن که شاخ و دم نداره دختر خانم.

بازجو ۱: زدی کُشتبش، به همین راحتی.

بازجو ۲: آه پیرمرد دامت رو می‌گیره یک روز.

بازجو ۱: شک نکن.

دختر نوجوان: هه...

بازجو ۱: مطمئن باش.

دختر نوجوان: اصلاً برام مهم نیست.

بازجو ۲: چی؟

دختر نوجوان: که شماها چه فکری می‌کنید در مورد من.

بازجو ۱: سنگی دیگه.

بازجو ۲: سنگ.

دختر نوجوان: آش نخورده و دهن سوخته.

بازجو ۲: منظورت چیه؟

دختر نوجوان: منظوری نداشتیم.

بازجو ۱: داشتی.

بازجو ۲: بگو.

دختر نوجوان: چی؟

بازجو ۱: حقیقت.

بازجو ۲: فقط حقیقت.

دختر نوجوان: چه فایده، مُرده که زنده نمی‌شه.

بازجو ۱: حقیقت که روشن می‌شه.

دختر نوجوان: کاش اونی بودم که گفتم.

بازجو ۲: یعنی می‌خوای بگی که نیستی؟

دختر نوجوان: معلومه.

بازجو ۲: /با تحکم/ بنویس!

/دختر نوجوان زیرلپ زمزمه کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می‌نویسد:/

دختر نوجوان: من اونی نیستم که گفتم.

بازجو ۱: چرا نیستی؟

دختر نوجوان: ترکِ تحصیل و تفریح و دوست‌های نکردم که این حرف‌ها رو بشنوم.

بازجو ۲: درست حرف بزن ببینم چی می‌گی.

دختر نوجوان: قیدِ همه‌چیز و همه‌کس رو زدم و نشستم به بالینش.

بازجو ۱: خوب کاری کردی.

دختر نوجوان: سرِ ساعت قرص و دوا دادم به خوردش و...

بازجو ۲: و؟

دختر نوجوان: سرِ وقت انسولین تزریق کردم به بدنش.

بازجو ۲: وظیفه‌ت بوده!

دختر نوجوان: اما من سنی نداشتم.

بازجو ۱: که چی؟

دختر نوجوان: دلم سینما می‌خواست و یه کم شادی.

بازجو ۲: آخی.

دختر نوجوان: پا گذاشتیم رو دلم.

بازجو ۱: چرا؟

دختر نوجوان: گردنم حق داشت.

بازجو ۲: آفرین.

دختر نوجوان: اما او به جای همه اون خوبی‌ها گفت...

بازجو ۱: چی گفت؟

دختر نوجوان: این قدر زحمت کشیدم دختر بزرگ کردم که آخر عمری تر و خشکم کنه.

بازجو ۱: پُر بی راه هم نمی گفته!

بازجو ۲: کاش من هم یه دختر داشتم.

دختر نوجوان: همه چیزش، حتی شبادراری هاش قابل تحمل بود جز این حرف.

بازجو ۲: و تو...

دختر نوجوان: گُشتمش.

بازجو ۱: چه طور؟

دختر نوجوان: خیلی ساده و راحت.

بازجو ۲: /بلندتر/ چه طور؟

دختر نوجوان: کافی بود به جای یک آمپول، چند آمپول انسولین تزریق کنی به بدنش.

بازجو ۱: همین؟

[دختر نوجوان ته سیگارش را در زیر سیگاری خاموش کرده و می گوید:]

دختر نوجوان: همین.

[بازجو ۲ ته سیگارش را در زیر سیگاری خاموش کرده و می گوید:]

بازجو ۲: کار ما دیگه تمامه.

[بازجو ۲ ته سیگارش را در زیر سیگاری خاموش کرده و به همراه بازجو ۱ قصد خروج از اتاق را دارد که

یک دفعه چیزی به خاطرش آمد، به سمت دختر نوجوان رو برگردانده و می گوید:]

بازجو ۲: نگفتی.

دختر نوجوان: چی؟

بازجو ۱: که چرا از مرگش خوشحال نیستی.

دختر نوجوان: هرچه باشه پدرم بود.

[بازجو ۱ و ۲ از اتاق بازجویی خارج می شوند. دختر نوجوان پس از کمی تأمل زیر لب چیزی را زمزمه

کرده و شمرده شمرده بر کاغذ پیش رویش می نویسد:]

دختر نوجوان: من مریم مُحتشم، هفده ساله، متولد تهران، [خطاب به تماشاگران] خود تهران، /امی نویسد/

دختر مقتول امیر سالار، در ساعت دو و سی و سه دقیقه بامداد سیام خردادماه یک هزار و سیصد و

هشتاد و نه، دست به قتل پدرم بُردم و بی معطّلی از صحنه‌ی قتل متواری شدم و حالا با اسیرشدن در

دست قانون و علی‌رغم اینکه از کرده‌ی خود هیچ پشیمان نیستم، با کمال میل به همه عواقب و

مجازات قتلی که مرتکب شده‌ام، گردن می‌نمهم.

امیر لشکری، بهار ۱۳۸۹